

این کتاب در سال 1361 در هزار نسخه، به همّت مرکز فرهنگی علّامه طباطبایی چاپ شد و ظاهراً در هیچ-جا مورد توجه قرار نگرفت الاّ اینکه گروه یا گروه‌هایی مطالب آن را برآمده از میل به توجیه خشونت و استبداد دیدند و فکر و نظر نویسنده‌اش را فاشیسم و نازیسم و . . . دانستند. بعد از آن دیگر نه کسی سراغی از آن گرفت و نه من علاقه‌ای به تجدید چاپ آن داشتم. در سال‌های اول انقلاب بیش از هزار صفحه درباره انقلاب نوشته بودم که قسمت اعظم آن مفقود شد و عجب اینکه اوراق مفقود شده انتقادی تر بود و اگر اکنون چاپ می‌شد، شاید گمان می‌کردند که در همین ایّام نوشته شده است زیرا پر از چون و چرا و امّا و اگر بود. یک دانشجوی فلسفه که به انقلاب و سیاست نظر می‌کند، نمی‌تواند بصرف بیان مطالب خطابی اکتفا کند و البته این بحث‌هایی که مانند و بعضی از مقالاتش در همین دفتر چاپ شد، بیشتر گزارش درک و دلبستگی من نسبت به انقلاب بود. من از میدادی و میانی این درک عدول نکرده ام اما وقتی دیدم که نوشته‌ام با استقبال هیچیک از گروه‌های سیاسی طرفدار انقلاب مواجه نشده است، دریافتم که باید اشتباهی روی داده باشد. شاید اگر همه نوشته‌هایم چاپ شده بود، از اشتباه نمی‌گفتم زیرا در آن نوشته‌ها به امکان‌های متفاوت سیر انقلاب پرداخته بودم اما در این مقالات چاپ شده، بیشتر وجه ضد غرب زدگی انقلاب را دیده و نشان داده‌ام. کسانی این وجه انقلاب را صفت ارتجاعی آن دانسته‌اند و بسیاری دیگر میان انقلاب و غرب زدگی و تجدد مآبی، ربط و نسبتی ندیده و به این قبیل مباحث اعتنا نکرده‌اند ولی انقلاب در مرحله خاصی از تاریخ تجدد واقع شده است و باید به شرایط و امکان‌های آن اندیشید یعنی باید انقلاب را تفسیر کرد. تفسیر من بر دو اصل مبتنی است. یکی اینکه جهان تجدد ابدی نیست و تاریخ آن بالآخره بسر می‌آید و اصل دیگر ضرورت و نیاز رجوع به ساحت معنوی وجود آدمی است. در گزارشی که می‌خوانید، من انقلاب را آغاز عصر دیگری در تاریخ دیده‌ام و این آغاز نمی‌تواند صرفاً سیاسی باشد بلکه ظهور تفکر جدید و بشر دیگر است. پیداست که انقلاب در پیداترین و همگانی‌ترین صورتش، سیاسی است اما این صورت سیاسی نمی‌تواند مسبوق به (یا قرین با) تفکر نو نباشد. انقلاب برای گشودن راهش در جهان قدرت تکنولوژیک به ره آموزی تفکر نیاز دارد. بی‌جهت نبود که عنوان بعضی از مطالب این دفتر در ابتدا انقلاب اسلامی و تجدید عهد دینی بود. اگر مطلب چنانکه باید دریافت نشد یا بر بازگشت به گذشته و رجوع به استبداد و ارتجاع و خشونت حمل شد، از آن رو بود که معمولاً وضع موجود را دائم می‌دانند. کمتر کسی می‌پذیرد که عهدی پایان یابد و تاریخ و عهد دیگری آغاز شود و البته کسانی هم که تاریخ غرب در نظرشان مطلق و دائمی بود و انتساب به اسم اسلام را برای تحقق جهان اسلام کافی می‌دانستند، قهراً سخن مرا بی‌وجه یا ناشی از تمایل به استبداد و خشونت سیاسی و ضدیت با علم و آزادی تلقی می‌کردند. من هنوز از این فکر که تجدد عمر جاودان ندارد و آدمی نمی‌تواند به دین و معرفت پشت کند، منصرف نشده‌ام اما پی برده‌ام که به محض ظهور آثار پیری عهد تجدد، تمدن غربی از هم نمی‌پاشد و میدان را وا نمی‌گذارد. همچنین نفوذ در این تمدن و برقراری عهد و نظم تازه موکول و موقوف به ظهور اندیشه بنیانگذار است. تدبیر و سیاست و قانون جای خود دارند اما اینها نگهبان و نگهدارنده‌اند نه پدید آورنده و بسط دهنده. انقلاب ما شأن سیاسی غالب بود و هنوز هم چنین است. باید اندیشه ره آموزی کند تا معاملات و مناسبات و کار و کردار و رفتار و اداره و مدرسه و اقتصاد و . . . سامان یابد. من در احوال شیفتگی نسبت به انقلاب، به تدریجی بودن و آرام آرام آمدن و دیدار نمودن و پرهیز کردن تفکر و قهر و نازهایش که معمولاً خریداری ندارد، توجه داشتم و فکر می‌کردم که همه چیز یکجا از راه می‌رسد. در این سی سال هم همواره چشم به راه تفکر بوده‌ام.

دوباره بگویم، من نمی‌خواستم این مقالات بار دیگر چاپ شود ولی اکنون که می‌خواهند آن را چاپ کنند، یک کلمه آن - حتی سهوهای لفظی و اغلاط چاپی- را تغییر نداده‌ام. این مقالات حاصل فکر و ذکر و زندگی من در سال‌های اول انقلاب بوده است. اگر بخواهم تغییری در متن بدهم، باید همه را دوباره بنویسم ولی ناشر محترم، نوشته‌های سی سال پیش مرا برای انتشار برگزیده است. از این توجه ممنونم. کاش می‌توانستم بعضی نکات مبهم و مواضع سوء تفاهم را توضیح دهم و چون نمی‌توانم، امیدوارم

ایجاز و ابهام مطالب، لالقل خوانندگانی را که در طی سی سال اخیر نوشته ای از من خوانده اند، کمتر ناراحت کند.